**گوش‌سپردن به ندایِ بی‌صدای انقلاب اسلامی**

باسمه تعالی

مقدمه:

مبنای عرایض بنده آن است که انقلاب اسلامی یک امر إشراقی است[[1]](#footnote-2) و به یک معنا یک موضوعِ وجودی می‌باشد و لذا یک حقیقت است و نه یک شیئ و ماهیت و نه یک اتفاق، و زبانِ گزارش حقیقت، زبانِ اشارت می‌تواند باشد که چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید تا ما را با راز زمانه آشنا کند رازی که در عین نزدیکی به ما در دورتریت‌ها سیر می‌کند و همین امر موجب می‌شود که در رویارویی با انقلاب اسلامی تا می‌توانیم درنگ کنیم و نخواهیم با شتاب‌کاری مطلب را در جایی تمام‌شده بپنداریم.

 نکته‌ی دیگر آن‌که مخاطب بنده کسانی‌اند که رویهمرفته انقلاب اسلامی را قبول دارند به همان معنایی که قرآن مخاطبِ تذکرات خود را متقین می‌داند و می‌فرماید: «ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ» (2)/بقره) و در این دستگاه است که می‌توانیم با همدیگر سخن بگوییم.

هر نکته از نکات زیر‌ وجهی از وجوه انقلاب اسلامی را در مقابل ما می‌گشاید که تفسیر آن در نکته‌ا‌ی دیگر است و همچنان هر نکته‌ای می‌تواند چشم‌اندازی برای تفکر نسبت به نکته‌ی دیگری باشد.

1- لازمه‌ی سخن‌گفتن از روح تاریخ، مطابقت با آن روح است و بر وفق آن قرارگرفتن است ، تا لفظی به میان آید که به «وجود» آن اشاره کند و نه به معنای آن. در این حالت به جای فکرکردن به اراده‌ی الهی در تاریخ، از آغاز به چیزی گوش می‌سپاریم که در درون ما به عنوان ‌ندا بی صدای در حال گفتن است. در این صورت در خانه‌ی هم‌زبانی در چیزی مقیم می‌شویم که تذکرات قرآنی ما را در جهت توجه به آن قرار می‌دهد تا آن‌چه خدا اراده کرده است در آینه‌ی رخدادهای تاریخ‌مان در مقابل ما گشوده شود.

2- در پاسخ به این پرسش که انقلاب اسلامی چیست و رخداد اربعینی به چه معناست ؟ نمی‌توان به تعریفی رسید که به کمک مفاهیم گذشته با آن‌ها آشنایی داریم، بلکه باید در خلال هم‌زبانی با آن‌چه در طریق توجه به اراده‌ی الهی که از رخداد انقلاب اسلامی و اربعینیِ این تاریخ ظهور کرده و در طریق سنت تاریخی که همواره خدا در قرآن متذکر آن است، با آن آشنا شویم و به آن برسیم.

3- این یک نوع بازکردنِ گوش و آزادساختن آن برای چیزی است که در این صحنه‌ها با ما سخن می‌گوید، به همان معنایی که به صورتی وسیع‌تر ندایِ بی‌صدایِ «الَسْتُ بِرَبّکُم» در جان ما به صدا در آمد و عده‌ای در مظاهرِ ظهور ربوبیتِ[[2]](#footnote-3) او این صدا را شنیدند و بی‌درنگ تصدیق کردند و گفتند: «بَلی شَهِدْنا».

4- ما همواره در همه‌جا در این تاریخ با حضور تاریخیِ اراده‌ی الهی ارتباط داریم، هرچند به ندرت به ندای آن گوش می‌دهیم. گاهی در مطابقت و موافقت با آن اراده قرار داریم، و مطابق آن اراده عمل می‌کنیم، در آن حدّ که در مواقعی نادر این مطابقت در حدّ دیدن جلوه‌ی آن در افق رخدادی که برابر ماگشوده شده است، می‌رسد و وقتی چنین «وقت» فرا رسد، ما به معنای واقعی در راه حضور تاریخی خود قرار داریم، چیزی که شهداء به‌خوبی آن را تجربه کردند.

5- مطابقت و موافقت با آن‌چه در تاریخ به اراده‌ی الهی در حال تحقق است، گوش‌سپردن به ندایِ بی‌صدایی است که ما را مورد خطاب قرار می‌دهد و برمی‌انگیزاند.

6- گوش به زنگ‌بودن و مهیّابودن، زمینه‌ی برانگیخته‌شدن جهت فهم حضور تاریخی است و وقتی تحقق خاص پیدا می‌کند که مراقب و مواظب خطابی باشیم که در عالَم به صدا در آمده و روح‌ها را برمی‌انگیزاند تا زبان و گفتار ما با آن خطابِ درونی هماهنگ شود و این در حالت تعلق به آن خطاب و آمادگی برای پذیرش خطاب درونی به میان می‌اید، در این حالت تفکر و احساسات هر دو در میان آمده است و افقی در مقابل ما گشوده خواهد شد که می‌توان آن را به حیرت وصف نمود.

7- چیزی که همواره در حضور تاریخیِ ما در کنار ما است. سرآغازی است که تفکر از آن آغاز می‌شود و به طور مدام سیر آن را منظم می‌کند و انسان را همواره آماده‌ی گوش‌سپردن به ندایِ بی‌صدای زمانه نگه می‌دارد. آن‌چه ما با آن سر و کار داریم، آمادگی برای تفکر است.

8- اراده‌ی الهی در تاریخ حقیقتی است که به صورت ادراکی بسیط به سراغ انسان‌ها می‌آید و حضرت حق تعلق خاطری مناسب آن زمانه در انسان‌ها ایجاد می‌کند که می‌توان به آن «فطرت تاریخی» گفت و این پیش‌زمینه و پیش‌شناخت ، ما را به سوی تجربه‌ی تاریخی سوق می‌دهد و بدین لحاظ باید گفت در هر تاریخی انسان‌ها افق دیدی دارند که چیزها در آن افق آشکار می‌شود و این افق تاریخی است و در تاریخ‌های مختلف دایره‌ی دید و شناخت طوری متفاوت است که آن‌چه تا دیروز اهمیت داشت، از اهمیت می‌افتد و آن‌چه اهمیت نداشت، جلوه می‌کند و مورد توجه قرار می‌گیرد.

9- متفکران در هر دوره‌ی تاریخی چیزها را در افق عالَم درک می‌کنند و تفاوت عالِم و جاهل در هر تاریخی به این موضوع بستگی دارد که روی او به کدام طرف است. بدون آشنایی با آن ادراک بسیط که آغاز و بنیاد به حساب می‌آید، جایگاه هیچ علم و اخلاق و اعتقادی را نمی‌توان دریافت.

10- موضوع محبت و مودّت که در روایات و آیات توصیه شده است را تاریخی و همراه با فتح تاریخی و حضور تاریخی باید دید به این معنا که می‌خواهیم نسبت زنده و فعّالی در گشودگی خود با سایرین برقرار کنیم تا تاریخی آزاد از ظلمات خودخواهی و تکبّر و سودجویی ساخته شود.

11- حقیقت هر دورانی در عین آن‌که به تعریف در نمی‌آید خود را به درخشانی روشن می‌کند، مانند نور. انقلاب اسلامی نور این دوران است لذا در عین حال که در حالِ خفاء است، خود را در صحنه‌های مختلف آشکار می‌کند. زیرا امری نیست که به تعریف منطقی در آید و با تصوری واضح بتوان به آن فکر کرد، بلکه در اثنایِ تفکر به آن، با نوری که از خود ساطع می‌کند، خود را نشان می‌دهد و تمنّایِ دانشِ حصولی در مورد آن موجب می‌شود که حقیقت آن هرگز ظهور نکند. اساساً تلاش برای کسب اطلاع از حقیقت دوران، راهِ تفکر را می‌بندد و ما در حدّ کسب فضل نسبت به آن متوقف می‌شویم بدون آن‌که دریچه‌ای از آن حقیقت به روی ما گشوده شود.

12- توصیف انقلاب اسلامی با مفاهیم آن موجب می‌شود که ابعاد خاص آن نادیده گرفته شود و آن به صورت یک حرکت عادی مطرح شود، در حالی‌که عادی نیست. ولی با عادی جلوه‌دادنِ آن حیرت ما نسبت به این رخداد تاریخی از بین می‌رود و دیگر آن چیزی نیست که خود را در اختیار ما قرار دهد و ما رازآشنا به آن شویم و همواره حیثیتِ رازگونه‌ی آن را مدّ نظر داشته باشیم، نه آن‌که بخواهیم با تعریف‌های خاص آن را بفهمیم، که در آن صورت متوجه‌ی آن وجهی که خود را نشان نداده است، نمی‌شویم.

تصویری معین و قابل فهم اندیشه‌های عادی از انقلاب اسلامی نشان‌دادن، تولید ما است. در حالی‌که حقیقتِ آن تولید ما نیست، بلکه اشارتی است که باید به دنبال آن برویم تا لمحه و پرتوی از آن برای ما گشوده شود وگرنه از نگاه ابزاری به آن برای اغراضِ شخصی، ایمن نیستیم که در آن صورت انقلاب اسلامی از کارآیی حضور تاریخی‌اش فروکاسته می‌شود و ابزاری می‌گردد در دست احزاب و سیاستمداران که از غیاب استوارش که وجهِ اشراقی آن است، غفلت خواهد شد. پاسداری از انقلاب اسلامی، پاسداری از حقیقت رازگونگی آن در حضور تاریخی‌اش می‌باشد تا از آن طریق از عادی‌شدن آن و پیشِ پاافتادن آن جلوگیری شود و همچنان برای حضور تاریخی آینده‌ی ما قابل اعتماد باشد، مثل همان نوع پاسداری که فرهنگ غدیر از اسلام به عهده گرفت و افق حضور آینده‌ی تاریخی‌اش را تا ظهور مهدی«عجل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف» در افق‌ها نمایاند.

13- انقلاب اسلامی امری است از حقیقت در این تاریخ، که در عین رازگونه‌بودن ظاهر می‌شود و به آینده اشاره می‌کند و باز در خفا می‌رود تا ما به خود آییم و با خودآگاهیِ تاریخی که نسبت به آن پیدا می‌کنیم، آن را از آنِ خود کنیم. مثل آن‌که به علم حضوری علم پیدا کنیم که به آن علمِ به علم می‌گویند.

14- چه کسی می‌تواند حقیقت دوران ما را آشکار کند تا افق آینده را تفسیر نماید و بدون آن‌که ما را فریب دهد، چشم‌های ما را متوجه‌ی آینده‌مان بکند؟ جز آن کس، کسی است که توانسته باشد حقیقت دوران را احساس نماید؟

15- گویا خداوند آن‌چنان به عظمت حضور تاریخی اسلام نظر دارد که سختی‌های مسلمانان در شعب ابی‌طالب در برابر آن کار عظیم برایش چیزی به حساب نمی‌آید و از مسلمانان نیز چنین انتظاری دارد که به عظمت کار فکر کنند، نه به سختی‌های آن، به همان معنایی که مولوی می‌گوید: «رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ».

16- انقلاب اسلامی نیز برای خود زبان دارد، زبانی که به صورت ندایی بی‌صدا درون همه‌ی مردم این عصر را فرا گرفته و به قلب شهداء نیز برخورد کرده، و آن‌ها به ندای آن گوش سپردند و مظهر تحقق اهداف انقلاب شدند.

ندایِ بی‌صدای انقلاب دلِ رمیده‌ی بعضی را انیس و مونس شد و از آن به بعد با اشارات آن ندا زندگی کردند، زیرا آن ندا ستاره‌ی درخشان دوران‌شان بود.[[3]](#footnote-4) انقلاب اسلامی منتظر است تا برای چنین افرادی بدرخشد و آنان را در برگیرد و آنان با اجابت به چنین دعوتی، انقلاب اسلامی را از آنِ خود کنند، نه آن‌هایی که تماشاگرانه به آن می‌نگرند.

17- انقلاب اسلامی گستره‌ی عالَم ما است و در بستر آن می‌توانیم نقش تاریخی خود را ایفا کنیم و در عالَم انقلاب اسلامی، نسبت‌های ما با همه‌چیز شکل حقیقی به خود می‌گیرد در حالی‌که ذاتِ انقلاب اسلامی چون شب قدر، زمینه‌ی پنهانی است که همه‌ی کارها در بستر آن ظهور کرده و بر آن رخدادِ تاریخی استوار است. و از این رهگذر است که می‌توانیم با هم تفاهم کنیم و همه‌ی ما خود را در وطنی مألوف احساس نماییم، کافی است با نگاه غربی که بر انسان‌های این دوران سلطه دارد، به عالَم و آدم ننگریم و بگذاریم انقلاب اسلامی در مظاهر تاریخی خود، خود را بنمایاند. در آن حالت آن انقلاب را برعکسِ آن حالتی که مردم به طور معمول می‌بینند، خواهیم دید، یعنی: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید». از آن‌جایی که عقل مدرن سعی دارد همه‌چیز را عادی کند، در نگاهِ به انقلاب اسلامی با چشم غربی، انقلاب اسلامی یک حادثه است و دیگر هیچ، و تحقق تمدن اسلامی هم یک توهّم خواهد بود ولی باید «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید».

انقلاب اسلامی با حضور معنویش در سوریه و یمن و بحرین به مردم قدرت دیدن تاریخی را می‌دهد که معلوم شود خدا از عالَم غایب نشده تا هر مظلومی بی سر و صدا قربانیِ سیطره‌ی روح استکبار شود.

انقلاب اسلامی یعنی کاری است که موجب می‌شود تا خدا همواره در عالَم حضور داشته باشد.

18- بر پای‌نگاه‌داشتنِ انقلاب اسلامی پاسداری از امر قدسی در این تاریخ است و چون گشوده شود، گشایش حضرت حق در آن طلب می‌شود و این است راهِ فهم رازی که شهداء در افق تفکر ما قرار دادند. این نوعی ارج‌نهادن به درخشش خدا است در آن حدّ که در تشییع بدن مبارک شهداء نیز آن درخشش احساس می‌شود، زیرا شهداء گوهر و ذات پنهان انقلاب اسلامی را به صورتی تاریخی به ظهور آوردند، از آن جهت که معنای انقلاب اسلامی آن است که عالَمی را بگشاید و بر پا کند تا سرآغاز تاریخی شود که بشر امروز به دنبال آن است.

19- انقلاب اسلامی راهِ قومی است که نه می‌خواهد به گذشته برگردد و نه ادامه‌ی فرهنگ مدرنیته را صلاحِ خود می‌داند.

انقلاب اسلامی عالَمی است مخصوص به خود که همه‌چیز در آن معنایی درست پیدا می‌کند، زیرا می‌تواند اهداف انسانی را روشن نماید تا انسان تصمیمات اصلی تاریخی خود را به عهده بگیرد، یعنی در آینه‌ی انقلاب اسلامی است که واقعیات این عالم – به عنوان واقعیات تاریخی – معنیِ اصلی خود را می‌گشاید. آری! انقلاب اسلامی مقامِ گشودگی است وگرنه هر اتفاقی به خودی خود ظهور و گشودگی ندارد و تنها یک اتفاق است، حال چه در سوریه واقع شود و چه در یمن. انقلاب اسلامی است که به این اتفاقات نسبت به ما قرب خاص می‌دهد.

در عالم انقلاب اسلامی همه‌چیز معنای دیگری غیر از آن‌چه در عالم غربی داشتند، پیدا می‌کنند، اولویت‌ها به هم می‌خورد و خدا برای تحقق تاریخی جدید فیض خاص خود را جاری می‌نماید.

20- انقلاب اسلامی، برافراشتنِ یک عالم است که با مبارزات و زندان‌رفتن‌ها و تبعید شدن‌های معترضانِ به حاکمیت غرب‌زده‌ی نظام شاهنشاهی، در افق تاریخی مردم ایران قرار گرفت تا مردم بتوانند با فهم درست آن، آن افقِ تاریخی را از آنِ خود کنند و از گشودگی آن بهره گیرند، مشروط بر آن‌که موانع چنین حضوری را بشناسند و مرعوب آن‌ها نگردند تا از آن حضور تاریخیِ بس متعالی و آن گشودگیِ نجات‌دهنده بی‌بهره نشوند. و از این جهت انقلاب اسلامی محل نزاع دو امر است؛ امری که مانع حضور ما در حوالتِ تاریخی‌مان است و اراده‌ای که متوجه‌ی تقدیری شده که خداوند برای بشر این دوران مقدّر کرده. در همین نزاع است که حقیقت انقلاب اسلامی روز به روز درخشان‌تر می‌شود.

21- ما هنوز به طور مصممانه به ماهیت انقلاب اسلامی نمی‌اندیشیم و بیشتر در نسبت سیاسی آن با امور دیگر فکر می‌کنیم و نه در نسبت وجودی و انسان‌شناسانه‌ی آن از آن جهت که متوجه شویم آن انقلاب چه نوع انسانی را مورد خطاب قرار داده تا با او در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند، و چه وجوهی از انسان را مورد خطاب قرار داده که آن انسان جهت پاسداشت آن انقلاب می‌تواند تا مرز شهادت خود را جلو ببرد و به این نتیجه رسیده است که می‌تواند ظرفیت خود را تا شهادت بگشاید. و با این نوع فداکاری، آن شود که باید بشود، هرچند می‌داند مفاهیم رسمی برای توصیف آن‌چه او یافته است، رسا نیستند ولی با عمل خود، نزدیک‌ترین نحوه‌ی ارتباط با انقلاب را به ما نشان داد که چگونه حقیقتِ دوران را دیدار کرده و به سوی آن جلب شده و متفکرانه‌ترین عمل را به انجام رسانده تا حقیقت دوران در صحنه‌ی «ایثار» تحقق یابد.[[4]](#footnote-5)

22- انقلاب اسلامی آشکارشدگی و گشودگیِ حقیقت این دوران است، انقلابی که ما بدان تعلق داریم، نه آن‌که آن به ما تعلق داشته باشد و بخواهیم به عنوان ابزار از آن استفاده کنیم که در آن صورت از کارکردِ اصلیِ خود خارج می‌شود و از حقیقت خود فرو می‌افتد. ولی اگر بگذاریم تا به وسیله‌ی آن حقیقت که در بستر انقلاب اسلامی است، فراخوانده شویم مظهر اراده‌ی الهی در این عالم خواهیم شد و یگانگی بین خود و حقیقت را در خود احساس می‌نماییم و این مرگِ نیهیلیسم است.

کافی است با آزادشدن از کثرات و خودخواهی و خودبینی و خودرأیی، اجازه دهیم ندای بی‌صدایِ انقلاب اسلامی به گوش جان ما برسد، در آن صورت متوجه‌ی فراخوانیِ آن خواهیم شد. و این سلک حقیقی در این تاریخ است وقتی خود را در معرض نفحه‌ی حقیقتِ دوران خود قرار دهیم.

23- انقلاب اسلامی همان مأوایی است که خداوند بنا دارد انسان در آن مأوا دوباره سکنی ‌گزیند و در زیر سایه‌ی آن قرار گیرد تا انسان گوینده‌ی سخن خدا شود و در این دوران چیزی برای گفتن داشته باشد، مشروط بر آن‌که مصمم باشد از حقیقتی که در این دوران ظهور کرده، پاسداری کند.

24- اگر صحنه‌های ظهور ایثار، صحنه‌های تحقق حقیقت است باید متوجه بود در آن راستاست که حقیقت در عملِ بنیادینی که نظام مدنی ملتی را پایه‌گذاری می‌کند، ظهور می‌نماید. در این حالت حقیقت است که به مناسبت ظرفیت آن دوران ظهور کرده تا تاریخی را تأسیس کند. زیرا هرگز انگیزه‌های شخصی نمی‌تواند تاریخی را محقق نماید، بلکه در نسبتی که انسان‌ها با خدا برقرار می‌کنند، یک دوره‌ی تاریخی شروع می‌شود و همه‌ی ویژگی‌های انسان‌ها نسبت به آن زمانه، معنای خود را می‌یابند و به همین جهت با انجمن حجتیه‌ای‌ها و ملّی‌مذهبی‌ها و اخوان‌المسلمینِ ترکیه‌ای تاریخِ جدیدی شروع نمی‌شود که انسان بتواند بیرون از معنایِ سکولاریته زندگی کند.

با انقلاب اسلامی است که وقتِ باقیِ تاریخیِ ملت ما شروع شده تا در بستر آن در وقتِ تفکر خود قرار گیرد به طوری‌که گوش‌ها مستعدّ شنیدن پیام آن می‌شود و سخنانی که به فرهنگ سکولار اشاره دارد، برایش شنیدنی نیست و آن را پیامی نو و زنده که از نیهیلیسم دوران نجاتش دهد، نمی‌یابد.

در تاریخ انقلاب اسلامی چیزی غیر از رسیدن به توسعه‌یافتگی برای انسان مهم می‌شود و نقش متفکران در این‌جا ضروری است تا راه آینده را مطابق تاریخ انقلاب اسلامی نشان دهند تا معلوم شود جریان‌هایی که به نحوی به انسانی اصالت می‌دهند که معنای خود را در فرهنگ غربی می‌جویند از جنس تاریخ انقلاب اسلامی نیستند، و این اساسی‌ترین وظیفه‌ی متفکران تاریخ انقلاب اسلامی است.

25- انقلاب اسلامی تا آن‌جا در جان شهداء نفوذ کرده که شهید را از خودش گرفته و اتحادی بین انقلاب اسلامی و شهید برقرار شده، به معنایِ تحقق حق‌الیقین.[[5]](#footnote-6) در حالی‌که تا دیروز در مقام «عین‌الیقین» بود و انقلاب اسلامی را از خود می‌دانست و با تمام وجود از آن دفاع می‌کرد و حالا این انقلاب اسلامی است که او را از خود کرده و او را از خودش گرفته تا از آنِ انقلاب اسلامی باشد، نه آن‌که انقلاب اسلامی از آنِ آن شهید. یعنی دیگر موضوع شاهد و مشهود در میان نیست، بلکه شاهد، از رسمِ مخلوقیت عبور کرده و به بقایِ حضرت معبود باقی گشته.

26- باید انسان‌هایی باشند که ندایِ خدا در انقلاب اسلامی را بشنوند و کسانی آن‌ها را خواهند شنید که به سنتی به عنوان شریعت اسلامی تعلق داشته باشند، سنتی که بستر ظهور وَحی الهی است. لذا ندای انقلاب اسلامی در این تاریخ در بستر اسلام قابل شنیدن است.

هرچند ندایِ خداوند از طریق انقلاب اسلامی همه‌ی انسان‌ها را فراگرفته، ولی همه‌ی آن‌ها آن ندا را نمی‌شنوند. آری! اگر از آن ندا سخن بگویی تصدیق می‌کنند، چه بپذیرند و چه به جهت روزمرّگی‌های‌شان قبول نکنند. تنها آن‌هایی که می‌پذیرند، متفکران تاریخ‌اند و از تاریخی که شروع شده است بیرون نیفتاده‌اند، زیرا ندای انقلاب را پیگیری می‌کنند. بنده این پیگیری را نخستین قانون تفکر در این تاریخ می‌دانم، زیرا در این حالت، به جای آن‌که شخص از خود سخن بگوید، سعی دارد از اراده‌ی الهیِ مخصوصِ زمانه سخن گفته شود. و این نوع تفکر، تفکری انتزاعی نیست. تفکر گزارش از ندایی است که از طریق انقلاب اسلامی به ظهور آمده.

**توانایی زبان اشارت در توصیف انقلاب اسلامی :**

27- در نظرانداختن به حقیقت، آن اشارت است که می‌تواند نقش‌آفرین باشد، نه عبارت، زبان اشارت جهت تفکر نسبت به انقلاب اسلامی ما را به حقیقت آن نزدیک‌تر می‌کند، از آن جهت که انقلاب اسلامی یک حقیقتِ معنوی است و نه یک اتفاقِ تاریخی. البته برای کسی که در حالت کلّی از عالم انقلاب اسلامی بیرون نباشد.[[6]](#footnote-7) و از این جهت ما می‌خواهیم انقلابی را که قبول داریم، از آنِ خود کنیم. مثل تدبّر در قرآن برای از خودکردنِ آن باوری که از قرآن داریم.[[7]](#footnote-8)

زبان اشارت، حیطه‌ای از موضوع را در مقابل ما می‌گشاید تا ما بتوانیم جوانب مختلف موضوع را بنگریم، نه آن‌که آن را در تعریف منطقیِ آن محدود کنیم -دیدار می‌کند و پنهان می‌شود و باز به صورتی دیگر ظهور می‌کند- و ما در نسبت با انقلاب اسلامی، بینِ این آشکاری و پنهانی جای داریم و با اشارت‌ها نسبت به معنای آن می‌توانیم تفکر کنیم و حتی آن را مبنای تفکر خود قرار دهیم از آن جهت که تفکر، تاریخی است. و در بستر تفکر نسبت به انقلاب اسلامی، هرگونه فهم و درکی از مسائل زمانه در جای خود قرار می‌گیرد.

28- ما چاره‌ای نداریم که در این تاریخ زبانی را بگشاییم که به مدد آن زبان بتوانیم انقلاب اسلامی را درک کنیم. زیرا آن‌چه امروز به عنوان زبان در بین ما جریان دارد، فاقدِ آن توانایی است که بتواند تصوری به مخاطب بدهد تا بدون ابهام متوجه‌ی ذات تاریخی انقلاب اسلامی شود و آن کلمات، در توصیف انقلاب اسلامی در حوزه‌ی ظاهر الفاظ متوقف نگردد و درنتیجه مخاطب بفهمد چگونه می‌توان پذیرفت انقلاب اسلامی افرادی را به صحنه آورده که با انتخاب خود می‌توانند تا مرز شهادت زندگی خود را معنا کنند.

29- خطری در میان است و آن خطر چیزی جز سخن‌گفتن از انقلاب اسلامی نیست وقتی نتوانیم از طریق سخن‌گفتن، راهی به سوی روحِ انقلاب اسلامی بگشاییم زیرا متوجه نیستیم ممکن است گفتگو از انقلاب اسلامی، موضوع را به فضای گفتگویی از نوع متافیزیکی ببرد که تازه مانع گردد بتوانیم از انقلاب اسلامی سخن بگوییم و آن‌طور که شایسته است، خود را در کمند جذبه‌ی آن قرار دهیم.

شهدای انقلاب که حقیقت انقلاب اسلامی را مافوق گفتگو یافتند و سلوک دیگری را در قربِ به انقلاب انتخاب کردند که آن خموشی بود و حاصل آن عطابخشیِ نوری بود که جهت فهم انقلاب اسلامی به سراغ آن‌ها آمد. و کیست که بتواند انقلاب اسلامی را در زبانی مناسب به «گفت» آورد و آن را با زبان مناسب تفسیر کند که در واقع با این کار، تفکر درباره‌ی حقیقت به میان می‌آید زیرا حقیقت بیش از همه در مظاهرِ تاریخی است که ظهور می‌کند.

 چه اندازه باید آمادگی پیدا کرد تا مهیّایِ گفتنِ مطلبی شویم که سال‌ها در آن تفکر کرده‌ایم و در آن جایگاه بتوانیم تفکرِ تاریخی خود را به «گفت» آوریم، در حالی‌که هنوز آن حقیقت پرده‌نشین مانده است!

30- با توجه به این‌که انقلاب اسلامی روحی است که جان‌ها را فراگرفته است، اگر می‌توانستیم آن را به زبان مطابق روحِ تاریخی‌اش درآوریم، گوش‌های سخن‌شنو برای شنیدن آن کم نبودند، زیرا شرح قصه‌ی خودشان است که به «گفت» آمده. این است وظیفه‌ی ما در تحریر مطالبی از انقلاب اسلامی که جان‌ها نسبت به آن بیگانه نیستند، هرچند اندک در میان آید تا با اکنونی اصیل رو به سوی آینده داشته باشیم و اکنونی اصیل، آن‌گاه پیش می‌آید که از یک طرف از گذشته‌ی خود غافل نباشیم و از طرف دیگر سعی کنیم روح تاریخیِ انقلاب اسلامی را به‌خوبی درک نماییم و آن را از آنِ خود کنیم و آن را به عنوان یک «راز» موقفِ تفکر خود قرار دهیم، به طوری‌که در هر منظر از شئون انقلاب اسلامی به آن «راز» نزدیک شویم. ولی در همان حال از نو، با ما بیگانه می‌گردد، گویا اسم جلالِ حق است که به صحنه آمده تا در نزدیکی به روحِ انقلاب اسلامی شتاب نکنیم و از فراخواندنی که از طریق آن به گوش ما می‌رسد، مغرور نگردیم و متوجه باشیم انقلاب اسلامی به عنوان روح تاریخی این دوران، جایی مأوا گزیده که به راحتی نمی‌توان آن را تعریف کرد، هرچند هرگز از درخشش خود در مظاهر مختلف دریغ نمی‌نماید و در عین حال نمی‌توان آن را در سیطره‌ی علم حصولی نگه داشت و عطش کسب معلوماتِ انسان‌های طالب معلومات را با آن سیراب کرد. این افراد نمی‌توانند در مقابل آن‌چه شایسته‌ی تفکر است، خاموش بنشینند و گوشِ سخن‌شنویِ خود را بگشایند.

با انقلاب اسلامی چیزی در میان آمده است که میان عالمِ حسی و عالمِ ماوراء حسّ قرار دارد و نمی‌توان به مدد مفاهیم علم حصولی آن را یافت. انقلاب اسلامی مانند یک اثر هنری است که هر رنگی که در آن به‌کار رفته، چیزی است بیش از آن‌چه قابل ادراک حسی باشد و اگر تنها با ادراک حسی به آن اثر نگاه کنیم همه‌ی زیبایی‌های آن را خراب کرده‌ایم، درست مثل کاری که از طریق زبان‌های معمولی بر سر انقلاب می‌آوریم و یا با عقلِ غربی بخواهیم آن را بفهمیم، در حالی‌که آن عقل، چون سیلابی ما را از جایگاه خود که تنها در آن جایگاه می‌توانیم تفکر کنیم؛ می‌برد.

31- به اعتقاد بنده با نظر به روح انقلاب اسلامی و تفسیر درست آن، می‌توانیم به مخاطب خود کمک کنیم تا از آن‌چه سزاوار گفتن است در این تاریخ، خبری به‌دست بیاورد آزاد از آن‌که از انقلاب اسلامی انتظار داشته باشد زندگی را در محدوده‌ی دنیا در برابرش قرار دهیم و او از شهودی که بیرون از رواقِ چشم‌هاست، باز بماند که عملاً از تفکر باز مانده است. و خشم بعضی از فیلسوفان از تصویری این‌چنین نسبت به انقلاب، تنها نشانی از انحطاط تفکر است و نه تفکری دیگر. زیرا با شلوغ‌کاری‌ها و پیش‌فرض‌های خود مانع می‌شوند تا ذات انقلاب اسلامی در مظاهر خود به «گفت» آید و ما بتوانیم آن را تماشا کنیم و بفهمیم هنوز تا کجاها نسبت به انقلاب اسلامی تفکر نشده است مشروط بر این‌که متوجه باشیم این نوع گفت‌وگوها هنوز در تفسیر موضوع، ناتوان است و ممکن است برای بعضی گمان شود قصد نویسنده‌ی این کلمات، ارشاد اوست؛ که البته این تصور به عنوان میهمانی ناخوانده به ذات موضوع یورش می‌برد و از این جهت ما باید پاسبان و شبان راهی باشیم که ما را از مقصد دور نکند حتی اگر در ابتدایِ امر تنها کوره‌ راهی در جلو خود داشته باشیم، ولی آن کوره راه بدون هر شتابی ما را با فکر و ذکری که مناسب زندگی در این دوران است، روبه‌رو می‌کند.

32- انقلاب اسلامی طریقت فکری این دوران است، آن نوع طریقت فکری که به راحتی نمی‌توان بر آن نام و نشانی خاص نهاد مگر آن‌که معتقد به تقدیر الهی باشیم و آن انقلاب را از زاویه‌ی ایمان به تقدیر تاریخی بنگریم و از طریق آن نیوشایِ پیام تقدیر الهی باشیم و بتوانیم از آن خبر بیاوریم تا هرکس بنیانِ تفکر خود را باز جوید به شرطی که اهل پرسش باشد و بگذارد آن‌چه تقدیر است در «گفت» آید و ظاهر شود تا همسخنی با آیندگان نیز معنای خود را بیابد. آیندگانی که نسبت به فهم انقلاب اسلامی در جمعِ بین ظاهر و باطن انقلاب، و جمع بین وجودِ تاریخی آن و باطن اشراقی‌اش از ما تواناترند. باطن اشراقی که بی‌واسطه درک نمی‌شود، بلکه با نظر به وَجه تاریخی آن، قابل درک و فهم است.

 در آغاز راه، جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نمی‌شناختیم و هر قدمی که در طریقت آن برداشتیم، بیشتر با ذات آن آشنا شدیم و شأن تاریخیِ تفکر را احساس نمودیم، چیزی که در آغاز چندان روشن نبود که باید آن رخداد را به امر باطنی و اشراقی‌اش مرتبط کرد تا معنای خود را بگشاید. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند با یک جهش از دایره‌ی تصوراتِ حاکم بر افکارش بیرون برود، به‌خصوص وقتی سخن از تفکری است که هنوز حتی امروز، به‌خوبی ظهور نکرده و از منظرها در سیر و گردش است و باید آن را در سینه‌ی مشکلاتی که برای انقلاب پیش آمد و توانست از آن عبور کند؛ باز جست.

33- باید از خود پرسید چرا آن‌چه در آغاز انقلاب اسلامی قلب‌هایمان را متوجه‌ی خود کرد، فراموش کرده‌ایم و به جای آن‌که همواره متوجه‌ی حقیقت آن باشیم که امروز هم کار ما باید بر همان منوال باشد؛ به مطلوباتِ دیگری دل بسته‌ایم. در حالی‌که توجه به آن آغاز، تفکر تاریخی ما را به سرچشمه‌ای که ابتدا چندان روشن نبود، راهنمایی می‌کند. زیرا «این آغاز است که همواره در آینده پایدار می‌ماند»، و شما وقتی این را روشن‌تر خواهید یافت که به شأنِ بنیادین تذکرات بنیان‌گذار انقلاب اسلامی نظر کنید که قلب او را آن اشراقِ آغازین در برگرفته و او گزارش‌گرِ آن است و البته این، بازگشت به گذشته نیست، بلکه معنابخشیدن به آینده است. و در این رابطه نیاز به نگاهی داریم که در اُنسِ با آن آغاز، همواره پاک و غیر آلوده مانده باشد و روح تاریخی انقلاب اسلامی را در منظر خود نگه داشته است. باز باید به صورتی به انقلاب اسلامی فکر کنیم که در آغاز، شروع شد تا آن اشراق در معنایِ تجلی به مقام تفکر آید و روشنی بخشد و یگانگی بین ما و انقلاب که چندی است پیش آمده، از میان برخیزد.

34- انسان از آن جهت که انسان است و نسبت به امور، دارای گشودگی است، نیوشایِ پیغام «وجود» است وقتی وجود در مظاهرِ دوران ما یعنی انقلاب اسلامی ظهور کند. آری! آدمی در هر تاریخی پیغامِ «وجود» را در مظهر وجودیِ دوران خود می‌شنود بی‌آن‌که توجه کند که نیوشایِ آن پیغام است، مگر آن‌که گوش بسپارد تا فراخوانِ تاریخی‌اش را احساس کند و با او از درِ موافقت درآید و در مقام انسان به‌عنوان موجودی گشوده به «وجود»، بسته‌ی کمندِ حقیقت دوران خود گردد و همچون پیکی مدام، حاملِ آن پیغام گردد و مرزهای ناپیدای حقیقت را طی کند تا تفکر او نسبتی با راز پیدا نماید. در آن صورت در پناه هیچ‌چیز دیگری آرامش نمی‌یابد مگر در پناه آن ندایی که از ذات انقلاب اسلامی به گوشش می‌رسد، زیرا متوجه‌ی طریقتی شده که در آن طریقت، در پیِ نشانِ چیزی است که گاهی چون برق پیدا می‌شود و به سرعت، دامن برمی‌کشد و می‌گریزد و در مقابل ما منازلی را قرار می‌دهد که همواره باید طی شود تا در مسیری قرار گیریم که در آن مسیر، تحول تفکر نسبت به حقیقت همواره با ماست. منازل بی‌نام و نشانی که شهداء در دام آن افتادند و تا آخر آن را طی کردند. و ما امروز مفتونِ تماشایِ چنین رخدادی شده‌ایم که از یک طرف تجربه‌ای است ماوراء هر تجربه‌ای که از قبل داشتیم، و از طرف دیگر هرگز نمی‌توانیم آن رخداد را به مالکیت خود درآوریم و مغرورانه گمان کنیم نسبت به حقیقت انقلاب اسلامی آگاهی یافته‌ایم. آری! «آن‌قدر هست که بانک جَرَسی می‌آید».

35- در ذاتِ تاریخی انقلاب اسلامی نوعی خموشی در میان است که ما را فرامی‌خواند تا به آینده‌ای فکر کنیم که ادامه‌ی امروز دوران مدرنیته نیست. در آن خموشی بهجت و سروری انسان را فرا می‌گیرد و در عین حال، همان بهجت و سرور، پنهان می‌شود ولی در عین پنهان‌شدن گویا همیشه با ما است و روشنی‌بخشیِ خاصی دارد به همان معنایی که می‌توان با زبان حافظ به آن خطاب کنی که:

هرجا که دلی است در غم تو بی‌صبر و قرار و بی‌سکون باد

به زمان زیادی نیاز است تا در باره‌ی این تماشاگه که با اشاره آشکار می‌شود، تفکر کنیم زیرا سختْ دور از دسترس می‌نماید مثل یک رنگ اثر هنری که هم هست و هم نیست. چیزی از طریق آن رنگ‌ها گشوده شده که ماوراء نحوه‌ی حسی رنگ‌ها است، اگر به ندای آن گوش بسپاریم دیگر دوگانگیِ بین رنگ و اثر هنری از بین می‌رود.

از انقلاب اسلامی سخن‌گفتن با آزادشدن از الفاظ، و از میان‌رفتن دوگانگیِ بین الفاظ و موضوعِ مورد سخن، وقتی ممکن خواهد بود که الفاظ، خاموش باشند و انقلاب اسلامی خودش به ظهور آید، مثل وقتی که رنگ‌ها در یک اثر هنری از استقلال خود خاموش گشته‌اند.

برای آن‌که بتوانیم درک درستی از رخداد تاریخی انقلاب اسلامی داشته باشیم، باید آن رخداد را در آینه‌ی تاریخی دید که با انقلاب اسلامی شروع شده، مثل دیدن اثر هنری در یک تابلوی نقاشی، که آن اثر هنری چیزی است ماوراء آن موادی که آن اثر را پدید آورده‌اند.

36- آیا می‌توان گفت متفکران جامعه آمادگی لازم جهت فهم طریقت انقلاب اسلامی را یافته‌اند؟ یا بدون دلیل عنوان متفکر را به دوش می‌کشند بدون آن‌که ما را به چشمه‌سارِ زلال تفکر رهنمون باشند؟ وقتی همه می‌دانیم «تفکر، تاریخی است» پس وقتی می‌توان به درستی سخن گفت که تاریخِ خود را احساس کنیم و از چشمه‌سار زلال آن بنوشیم که این غیر از نوشتن یک رساله‌ی علمی در مورد انقلاب اسلامی است. زیرا در آن صورت حرکتی که باید همچنان زنده باشد، به سکون تبدیل می‌شود و رخصت سخن‌گفتن در طریقتِ انقلاب اسلامی که به ما عطا شده، از دست می‌رود و زبان سخن‌گفت از انقلاب اسلامی تبدیل می‌شود به «موردِ شناسایی» که در آن صورت ذاتِ انقلاب اسلامی در آن نوع گفت، ناپدید می‌شود و اثری از همسخنی که با برگشت به ذات انقلاب اسلامی ممکن است، در میان نمی‌ماند. در حالی‌که این اصیل‌ترین نوع همسخنی در این تاریخ است به همان معنایی که به ما فرمودند: «ذکرُ علیٍ عبادة». زیرا در آن تاریخ و برای همیشه علی«علیه‌السلام» نماد عبور از فرهنگ جاهلیت بود. ولی سقیفه در عین آن‌که منکر وحی الهی نیست، در عبادات فردی متوقف است و این فرهنگ جاهلیت است که از طریق سقیفه ادامه می‌یابد و به همین جهت در ادامه‌ی سقیفه، یزید حاکم می‌شود و حسین«علیه‌السلام» شهید می‌گردد. زیرا جریان اُموی هرگز نخواست در بستر دیانت محمدی«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» به همسخنی و گفتگو تن دهد. با نظر به گذشته‌ی تاریخی خود به‌خوبی متوجه می‌شویم که با برگشت به ذات انقلاب اسلامی در این تاریخ، همسخنیِ اصیلی ظهور می‌کند که هر آن‌چه از آن سخن بگوییم و آن را ذکر کنیم، بیشتر به مقصد اصلی خود نزدیک می‌شویم.

37- چگونه می‌شود انقلاب اسلامی نسبت به ما به غایتِ قرب در آید؟ آیا انقلاب اسلامی به جهت پیش‌فرض‌های ما در نزدیکی به ما، مقاومت نمی‌کند؟ بدترین ظلم به واقعیت‌ آن است که آن‌چه به ذاتِ انقلاب اسلامی اشاره شده است را، توصیف واقعیت انقلاب اسلامی ندانیم و گمان کنیم توصیفی ذهنی است و نه واقعی. این به جهت آن است که تلاش نکرده باشیم تا آن‌جا که ممکن است به حقیقت انقلاب اسلامی نزدیک شویم و به جهت آن است که با نگاه ابزاری بدان نظر کرده‌ایم.

توصیف روح انقلاب اسلامی به خودی خود گشودن افقی است که در جلوی ما قرار دارد و هنوز مناسبات زندگی ما با آن شکل نگرفته، در حالی‌که آن را پیشاپیش به ملت ما داده‌اند و ملت را فراگرفته. مهم آن است که ما به آن‌چه پیشاپیش به ما داده‌اند نظر کنیم زیرا معنای امروز و فردایِ ما در آن نهفته است.

اگر حقیقت انقلاب اسلامی را در آن‌چه مردم در این روزها به آن سرگرم‌اند جستجو کنیم، به بیراهه می‌رویم زیرا آن‌چه هنوز بر ما مسلط است، روحِ غربی ما است و همه‌ی مناسبات ما در تعریفی که آن فرهنگ از آن‌ها کرده است قوام دارند. انقلاب اسلامی فعلاً در میان زمین و آسمان قرار دارد، از یک طرف در مأوایِ آسمانی‌اش مستقر شده و از طرف دیگر در انتظار است تا در جایگاه زمینی خود نیز استقرار یابد و نظر به انتظار ما دارد تا در آن حدّ که آن را می‌شناسیم، فرود آید.

38- در نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی با «وجود» رخدادی روبه‌رو می‌شویم به نام انقلاب اسلامی و نه با موجودی به آن نام. و این‌جا است که معجزه‌ی نظر به حضور تاریخیِ امری که ریشه‌ی قدسی دارد، به میان آید. کوشش برای نظر به حضور تاریخیِ رخدادهای قدسی وقتی ممکن است که به ذات آن‌ها به صورت یک تقدیر که بر روح و روان انسان‌ها جاری است، نظر شود و آن را از جمیع آن‌چه در فرهنگِ اراده‌ی معطوف به قدرت و اراده‌ی معطوف به سود، تحلیل می‌شود آزاد کنیم و به صاف‌ترین نیّت که در جان بنیان‌گذارِ آن است بنگریم که کار را به خدا واگذاشت و خود را به میان نیاورد.

همین‌که انقلاب اسلامی را «ابزارانگارانه» پنداشتیم، «عالَم» آن را از آن گرفته‌ایم عالمی که متوجه‌ی ظرفیت حضوری خاص برای انسان در این تاریخ بود و با نگاه ابزارانگارانه به آن، آن ظرفیت از مقابل ما گریخت.[[8]](#footnote-9) مثل آن‌که وقتی با مجموعه‌ای از آپارتمان‌ها روبه‌رو شویم، زمین از ما می‌گریزد. ولی در مزرعه‌ای سرسبز زمین همانند سرزمینی که وطنِ مألوف است، به ظهور می‌آید.

در نگاه به انقلاب اسلامی تا وقتی خدا از آن غایب نشده، ظرفیتِ حضوری خاص را در مقابل ما می‌گشاید و این کاری است که ما با نگاهبانی از وجه قدسی انقلاب اسلامی به عهده داریم تا روشن شود در این تاریخ، مقدس چیست و نامقدس کدام است. نامقدس مانند همان آپارتمان‌هایی است که نسبت به انقلاب اسلامی حقیقتِ انقلاب اسلامی را می‌پوشاند از آن جهت که انقلاب اسلامی می‌تواند عالَمی را در مقابل ما بگشاید و پایدار کند که ماوراء فرهنگ اراده‌ی معطوف به قدرت و معطوف به سود ما را تغذیه نماید.

39- کار اصلی انقلاب اسلامی، پدیدآوردن عالم خاصی است که در آن می‌توانیم تصمیمات تاریخی خود را شکل دهیم. عمده‌ی هوشیاری ما نسبت به انقلاب اسلامی، تلاش برای برافراشتن آن عالم است که روبه‌روی بشر این دوران قرار گرفته، بقیه‌ی کارها برای گشودگی چنین عالمی بود که می‌تواند زمین و زمینه‌ی بنانهادنِ زندگی گردد. همان‌طور که انسان بر روی زمین مسکن خود عالمی را بنا می‌نهد تا در سایه‌ی آن مسکن به عهدی که با خدا بسته است، راه یابد.

عالمی که با انقلاب اسلامی به میان می‌آید نامشکوف و مستور است، ولی می‌تواند همه‌چیز و حتی اعمال ما را در برگیرد و معنا کند و حضور هر حاضری را محدود نماید تا آن حاضر، در آن عالم مستقر شود. آن عالَم در ذات خود فرو بسته است ولی با هر کاری که تحت تأثیر آن انجام شود، گشوده می‌گردد و با توجه به اصالت عالمی که با انقلاب اسلامی در این دوران ظهور کرده‌ است، تنها اگر کاری در زمین و زمینه‌ی عالمِ انقلاب اسلامی انجام شود، آن کار از بین نرفته است. مثل رنگی که در یک نقاشی مصرف می‌شود، آن رنگ به گونه‌ای مصرف نمی‌شود که از بین برود، بلکه تازه به درخشش می‌آید، مثل به‌کاربردن الفاظ توسط یک شاعر بزرگ.

برافراشتنِ عالم تاریخی ما مربوط به انقلاب اسلامی است و از آن به بعد، هرکاری که در آن عالم انجام گیرد، وابسته به آن عالم خواهد بود و آن عالم است که آن کار را در برمی‌گیرد و معنا می‌بخشد تا معلوم شود عالمی که با نقلاب اسلامی گشوده شده، می‌تواند در فضایی که هر حرکتی گرفتار جهنم نیهیلیسم می‌شود و توسط آن بلعیده می‌گردد، به هر عزمی معنا بخشد. و انسان تنها در چنین عالمی در این دوران می‌تواند ذات خود را پاس دارد اگر در پیکاری که بین عالم‌داشتن با روح انقلاب اسلامی و جهنم نیهیلیسم به میان آمده است، میدان را ترک نکند.

40- تا در این موضوع اندیشه نکنیم که با انقلاب اسلامی چه می‌بایست رخ دهد، نظر به حقیقت پنهان آن انقلاب نکرده‌ایم و تلاش نمی‌کنیم تا آن حقیقت خود را نشان دهد. یا بگو تلاش نمی‌کنیم در آن‌جایی هم که خود را نشان داده، آن را ببینیم. مگر رخداد اربعینی این سال‌ها و مگر نفی داعش آن‌جایی نیست که ذاتِ پوشیده‌ی انقلاب اسلامی ناپوشیدگی خود را به میان آورده؟

حقیقت انقلاب اسلامی از آن جهت که یک حقیقت تاریخی است و حقیقت اگرچه مستور و پنهان است ولی نمی‌تواند همچنان پوشیده بماند به همان معنایی که فرمود: «پری‌روی تاب مستوری ندارد» به هرحال در مظاهری خود را می‌نمایاند. تنها کسانی مهمان حقیقت دوران خود خواهند بود که یقین را «من فکر می‌کنم، پس هستم» نمی‌جویند و به مفاهیمی که از حقیقت می‌شناسند، دل‌خوش نکرده‌اند. حقیقت برای چنین افرادی برای همیشه مستور خواهد بود، در حالی‌که اگر همه‌ی موجودات به «وجود» قائم‌اند، پس باید بتوانیم در هر موجودی «وجود» را نشانه گرفت. و در وجود انقلاب اسلامی، این روشن‌ترین آینه‌ی نمایش وجود در این دوران، با حقیقت و ذات آن که در این آینه ظهور کرده، مأنوس شد و با حقیقت دوران به یقین تاریخی خود رسید.

41- وقتی می‌گوییم «وجود» هرچه را که هست در بر می‌گیرد و سبب وجودِ موجود می‌شود، و وقتی متوجه شویم روشنی و ظهورِ موجود به «وجود» بستگی دارد؛ دیگر برای روبه‌روشدن با حقیقت به چیز دیگری جز همین ظهور نظر نخواهیم کرد. ولی نظر به وجودی که در عین ظهور، پوشیده است. روشن‌کننده‌ای است که در عین حال پوشیده است و این پوشیدگی و ناپوشیدگی، صفتِ چیزها نیست، مربوط به وجودِ موجودات است و این حالت به بهترین شکل در رخدادهای تاریخی خود را به میان می‌آورد که چگونه حقیقت در صحنه‌هایی رُخ می‌نمایاند و در همان حال پنهان می‌شود. یعنی حقیقت که عین آشکارشدن و پنهان‌بودن است، در چنین رخدادهایی به خوبی سر برمی‌آورد. رخدادی که از طریق ملت ایران در آینه‌ی انقلاب اسلامی به‌وجود آمد، آینه‌ی ملاقات با حقیقت است.

با برپاشدن انقلاب اسلامی، حقیقت تحقق یافت و از مستوری به درآمد و در عین حال به مستوری خود ادامه داد. «ایثار» یکی از آینه‌های شفاف ظهور حقیقت است و حقیقت در آن از مستوری به نامستوری می‌آید و باز در مستوریِ خود ادامه می‌یابد.

42- همچنان که کالاهای ساخت کارخانه با آن‌چه دست‌های هنرمند ساخته‌اند، متفاوت است و کالاهای ساخت کارخانه، ابزارهایی هستند که هیچ روحی در آن‌ها مستتر نیست تا روح انسان‌ها با آن‌ها احساس آشنایی کنند و بتوانند با باطن آن اُنس بگیرند؛ نظام‌هایی که عقل بشری آن را ساخته است، نمی‌توانند روح حساس انسان‌ها را در بر بگیرند. در حالی‌که اگر جامعه‌ی بشری مهیای آن شد که روحی قدسی آن را در بر بگیرد و زندگی مردمان را معنا بخشد، انسان می‌تواند در آن جامعه با همه‌چیز اُنس داشته باشد و همدلی کند و از زندگی معنای ژرف‌تری را مدّ نظر آورد و ملکوت را در ناسوت تجربه کند و خود را نسبت به همه‌چیز، گشوده احساس کند و این گشودگی و همه‌چیز را با خود، یگانه‌دیدن امری است تاریخی و در بنیان‌گذاریِ نظام‌های مدنی می‌تواند به میان آید و همه‌چیز را مطابق خود سامان دهد. زیرا حقیقت، خود را در چنین رخداد قدسی به ظهور آورده و در جان بقیه، گشودگیِ راه‌هایش را القاء کرده و آن‌ها را تکان می‌دهد هرچند در ابتدای امر آن نحوه حرکات، خلاف‌آمدِ عادت به حساب آید.

43- انقلاب اسلامی از آن جهت که شأنی از «وجود» است، تنها می‌توانیم متوجه باشیم که هست. و به جهت آن‌که یک حقیقتِ وجودی است، به راحتی از حضور آن غفلت می‌کنیم. در حالی‌که در این تاریخ جدّی‌ترین واقعیت است و می‌تواند به عالم و آدم، معنای اصیلی عطا کند و نه‌تنها یگانگی با حقیقت را به هرکس می‌دهند، بلکه یگانگی و یکتاییِ لازم را به افراد جامعه می‌بخشد.

با نظر به ظهور انقلاب اسلامی در شئونات مختلف تاریخی، به واقعیت آن نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم و متوجه‌ی گشودگی آن بر عالم و آدم می‌گردیم. کافی است در این رابطه گامی هرچند مختصر به سوی آن برداریم تا به سادگی به روشنی آید و آن‌چه تا به حال عادی می‌نمود، جدّیتِ خود را نشان دهد و از خوفی که به جهت سیطره‌ی متافیزیک بر ما جاری بود، و از برهم‌زدنِ نسبت‌های معناد با عالم نگران بودیم؛ تا حدّی آزاد شویم و راهِ پناه‌بردن و مأواگزیدن در این تاریخ را برای خود آسان‌تر کنیم تا معلوم شود آن، برهم‌زدن‌هایی که نسبت به امورِ معناد اراده کرده بودیم، کاری است که انجام می‌شد و کاری است که به جهت وجودی‌بودنش، خودش نگاه‌دارنده‌ی خود خواهد بود و فراموشیِ آن مثل فراموشیِ یک اتفاق در زندگی نیست که برود و تمام شود، بلکه همان مایه‌ی نگه‌داریش در موقع مناسب سر می‌کشد. زیرا انسان‌ها می‌دانند از آن، چه‌چیزی می‌توانند بخواهند. همان‌طور که شیعه در هر مرحله از تاریخ خود، می‌داند از کربلا چه بخواهد.

44- تفاوتِ اساسی انسان‌ها در این دوران آن است که نظر به «وجودِ موجود» دارند یا به «موجود‌بودنِ موجود». نگاه دوم ما را در گرداب متافیزیک می‌‌اندازد و با انتزاعیاتِ ذهن خودمان مشغول‌مان می‌کند ولی در نظر به «وجودِ موجود»، توجه به موجودی است که «وجود» را می‌نمایاند. در هایدگر اول آن موجود که وجود را می‌نمایاند، «دازاین» بود و در هایدگرِ متأخر آن موجود، تاریخ شد، ولی تاریخی که تعیّنِ خارجی‌اش آینه‌ی ظهور «وجود» باشد که در آن زمان چنین آینه‌ای در میان نبود تا آن‌که انقلاب اسلامی ظهور کرد و جناب دکتر فردید که متوجه‌ی چنین دغدغه‌ای در هایدگر بود، با ظهور انقلاب اسلامی گفت ای کاش هایدگر زنده بود تا آن‌چه را طلب می‌کرد در انقلاب اسلامی به او نشان می‌دادم.

حال ما هستیم و آینه‌ی انقلاب اسلامی که می‌تواند وجود خود را به عنوان آزادترین موجود از غبار متافیزیک، آری! آزاد از متافیزیک، خود را بنمایاند. اگر می‌خواهی به آن آینه بنگری، در تاریخی تفکر کن که شهید حججی را به ظهور آورده.

حضور تاریخی معنای عجیبی است. اگر کسی دغدغه‌ی دیدنِ وجود را در موجود داشته باشد و بداند این بدون پیکار بین آن‌چه این حضور را پنهان می‌کند و آن‌‌کسی که با تمام وجود حتی با شهادتش تلاش می‌کند، آن را به ظهور آورد؛ ممکن نیست، معنای حضور تاریخی را می‌یابد. و یا با پیکاری که در درون هرکدام از ما از همین جنس اتفاق می‌افتد می‌توانیم حضور تاریخیِ خود را درک کنیم. او با عمل خود چنین حضوری را به نمایش آورد و ما با به‌فهم‌آوردنِ چنین حضوری، خود را در این تاریخ حاضر می‌کنیم.

45- انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتِ دوران برای کسی معنا دارد که از مفاهیمی که با آن‌ها تفکر می‌کند، فراتر رود و خود را در معرض گشودگی حقیقت که در متن رخداد تاریخی انقلاب به ظهور می‌آید، قرار دهد. از این طریق است که تفکر به میان می‌آید و در جان انسان‌ خانه می‌کند و او را به عنوان یک درکِ پیشینی در بر می‌گیرد و در کلیّت زندگی محفوظش می‌دارد و در عزمی خاص مطابق روحِ تاریخی که پیش آمده، قرارش می‌دهد و وقتی گرفتار روزمرّه‌گی‌ها شد، تکانش می‌دهد تا به‌کلّی از حضور تاریخی‌اش غافل نشود.

واقعیت راستین انقلاب اسلامی آن‌جا به صحنه می‌آید که حقیقت آن در مناسبات جامعه ظهور کند و مانع شود تا خودخواهی‌های انسان‌ها آن را به حجاب برد و تنها به ابزاری در دست سیاستمداران تبدیل‌اش کنند. حقیقت انقلاب اسلامی جز در مناسبات جامعه خود را به فعلیت نمی‌رساند، ولی این بدین معنا نیست که ذات انقلاب اسلامی را نادیده بگیریم و تنها آن را در ظهوراتی که دارد، دنبال کنیم، در عین آن‌که می‌دانیم ذات آن انقلاب در همین ظهورات متعیّن می‌شود و از مستوری به آشکاری قدم می‌گذارد. وقتی عهد انسان‌ها با آن ذات پای برجا بماند و سعی کنند در زندگی و حرکات و سکنات خود مظهر آن عهد باشند، آن‌وقت انقلاب اسلامی چون مجسمه‌ای که از دل سنگ مرمرین توسط هنرمند مجسمه‌ساز بیرون می‌آید؛ یقینِ نسبت به خود را آشکار می‌شود، یقینی که در جان متعهدانِ نسبت به انقلاب اسلامی نهفته بود و آگاهی لازم نسبت به آن نداشتند.

46- پی‌جویی حقیقت انقلاب اسلامی زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا معلوم شود چگونه باید ذات یک رخداد تاریخی را مدّ نظر قرار داد و راهِ نظرکردن وقتی در آینه‌ی یک رخداد قدسی ظهور می‌کند، چگونه می‌تواند باشد و نگاه ما به مقوله‌های وجودی باید بر چه بنیادی استوار باشد تا تفکر آغاز شود از آن جهت که تفکر، تفکر در «وجود» است.

راستی! «وجود» چیست که می‌تواند سرآغازِ تفکر باشد؟ آیا روشن نشد که «وجود» حقیقتِ مظاهری است که به میان آمده و از جمله‌ی آن مظاهر، رخدادهای اصیل تاریخی است؟ پس رخدادهای اصیل تاریخی شأنی از شئون حقیقت و سرآغاز تفکر است، وقتی آن رخداد با دست و دل مردمی که ندای حقیقت را در گوش دارند، سرورده شود و به میان آید و معلوم شود در این رخداد تاریخی هرچیز غیر از آن است که عادتاً هست و به یُمن چنین رخدادی هرچیز که عادی است و تا کنون بوده از ارزش می‌افتد. زیرا اساساً آن‌چه پیش‌آمده از رهگذر آن‌چه بوده است ظهور نکرده، درخشش دیگری است از انسانی دیگر که تازه باید در آن اندیشه کنیم تا با گشودگی آن اندیشه، معلوم شود هر سخنی به کجا می تواند اشاره داشته باشد تا بتوانیم نوری را در عالم را به میان آوریم.

47- به صحنه‌آمدن همراه با ظهور تاریخی انقلاب اسلامی، یعنی حضوری از نحوه‌ی سخن‌گفتنِ عالَم در این زمانه و قرارگرفتن در جایگاهِ قرب نسبت به اراده‌ی الهی، نحوه‌ای از مستوری‌درآوردنِ عالَمی است که آمده است ما را فرا گیرد و ما تاریخ خود را از آن طریق بسازیم. گفتنِ ناگفتنی‌های قومی است تاریخی تا معنای ذات آن قوم و تعلق آن به انقلابی که انجام داده، به نمایش آید و پاسداری شود و این پاسداری وقتی رخ می‌دهد که آن گفتن، بر جان انسان‌ها گشوده شده باشد و آن حقیقت به طریقی در «یافت»ِ هرکس شکل گرفته باشد تا نتواند به سروش درونی خود بی‌التفات بماند و در امور «معتاد»ِ خود به‌سر برد، بلکه در ندای بی‌صدایِ درونی پناه گیرد و جان خود را در اُنس با حقیقت دوران به قیام آورد و این‌گونه شخصیتی را مطابق روح انقلاب اسلامی پی افکند و این پی‌افکندن جز با نگاه‌داشتنِ عهدی که با انقلاب اسلامی می‌توان بست، شکل نمی‌گیرد. این همان سررشته‌ای است که باید به‌دست گیریم و این پی‌افکندن، نحوه‌ای از فیضان است.

48- با حضور تاریخی انقلاب اسلامی حقیقت به سوی بشر روی آورده و می‌رود تا عادات زندگی‌های عادی را زیر و رو کند. انقلاب‌های قدسب با گشودن حقیقت در مقابل انسان‌ها آن‌چه را تا کنون بوده است، نقض می‌کند و مقاومت‌هایی که در مقابل‌اش می‌شود را به چیزی نمی‌گیرد و به آینده‌ای نظر دارد که مردانِ آن انقلاب چه با شهادت و چه با ایثار آن را پی می‌افکنند. زیرا اینان متوجه شده‌اند شخصیتی تاریخی به آدمی تفویض شده که در حال شکل‌گیری است. مثل بیرون‌آمدنِ آب چشمه از درون سنگ‌های سهمگین، آن حقیقت تاریخی، یک نوع اهداء‌کردن است به میانجی‌گریِ انسان کامل که از دیرزمان بدون آن‌که به چشم آید، آن را تدارک دیده، و این آغازی است که در انتهای خود با جهشی همراه است و آینده‌ی حقیقی در آن جهش به ظهور می‌آید.

مگر نه آن‌که آن نهایت که با جهش همراه است به هر امر عادی پشت می‌کند و از آن طریق پیکار با امور عادی را شروع می‌نماید تا آینده‌ی حقیقی بشریت به ظهور آید؟ پس آن‌چه امروز توسط میانجی اهداء شده است، نمی‌تواند به‌کلّی از خلاف‌آمدِ عادت بیرون باشد و با تکانی به معنایِ زیر و روکردن همراه نباشد.

49- تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع می‌شود به معنای پناه‌جستنِ قومی است به آن‌چه به عنوان تقدیر الهی و حوالتِ قدسی به عهده‌اش نهاده‌اند تا از زهر نیهیلیسم خود را و بشریت را رهایی بخشد و این با نشان‌دادن حقیقت ممکن است، حقیقتی که امری است تاریخی، و به عنوان امر تاریخی انسان‌ها را در گذر زمان فرا می‌گیرد و دگرگون می‌کند و بدین لحاظ حقیقت با انقلاب اسلامی آغاز می‌گردد و با انقلاب اسلامی نگهداری می‌شود تا سرآغاز آن قوم تاریخی را به همراه آورد و آن قوم از عادی‌شدن زندگی رهایی یابد.

حال سؤال این است با توجه به آن‌چه گفته شد آیا ما از حیث حضور تاریخی خود در سرآغاز هستیم؟ آیا ذات انقلاب اسلامی را به عنوان سرآغاز می‌شناسم و به آن توجه داریم؟ یا با همان فهم قبلی به آن می‌نگریم و با آن همان معامله‌ای را می‌کنیم که با سایر اتفاقات انجام می‌دهید، زیرا عزمِ نظر به دوردست‌ها در ما مرده است.

50- دیدن انقلاب اسلامی کاری است که باید به عهده گرفت، ولی نه به آن صورت که خود را فاعلِ شناسایی در نظر داشته باشیم، بلکه به عنوان کس یا کسانی‌که انقلاب اسلامی آن‌ها را در بر گرفته است و می‌توانند با آن تفکر کنند و با حقیقت دوران خود آشنا گردند. زیرا رخدادی این‌چنین قدسی لازمه‌ی تحقق حقیقت در این دوران است، نه آن‌که به میل خود بتوانیم نام آن را حقیقت بگذاریم و یا آن را حقیقت ندانیم. وقتی «وجود» در آینه‌ی چنین تاریخی رخ داده است و واقعی‌ترین واقعیات به صحنه آمده است، کافی است بگذاریم خود را بنمایاند و ما تلاش کنیم حضور آن را پیش چشم خود داشته باشیم که چگونه مثل سایر ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت در عین تحرک لازم، آرام و پایدارند و همواره در هر صحنه‌ای حضور پایدار خود را متذکر می‌شوند که این برای هر متفکر امری است در خور تفکر، تا از طریق نظر به نحوه‌ی حضور تاریخی رخدادی به نام انقلاب اسلامی در ذات وجود به تفکر بپردازد. زیرا در چنین صحنه‌هایی «وجود» تعیّن پیدا می‌کند و حقیقت دوران آشکار می‌شود و انسان از تمایز بین سوبژه و اُبژه عبور می‌کند.

این بود به درآوردنِ «وجود» به هیئتِ تفکر، در تاریخی که انقلاب اسلامی به عنوان یک رویداد به میان آمد و معلوم کرد چیست که واگذاشته می‌شود و چیست که نگاه‌داشته می‌آید.

51- گمان می‌کردیم در سیطره‌ی فرهنگ سکولاریته‌ی مدرن که در حاکمیت نظام شاهنشاهی بر ما گسترش یافته بود، اسلامیت ما در حال رفتن خواهد بود. در حالی‌که با حضور انقلاب اسلامی معلوم شد اسلام به سوی ما می‌آید و همین گمان را ممکن در مورد انقلاب اسلامی داشته باشیم غافل از این‌که انقلاب اسلامی سنت تاریخ ما است و به ما سپرده شده و ما، إحاله به آن هستیم. ممکن است گمان کنیم ماشین ما واقعی‌تر از ایده‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ است، در حالی‌که ایده‌ی آن انقلاب بدون آن‌که مستقیماً با ما سخن بگوید، ما را در سنت خود فرا گرفته و از بی‌تاریخی حفظ می‌کند. دیدگاهی که رخدادهای تاریخی را امور تاریخی می‌بیند، متعلق به گونه‌ای خودفریبی است تا وقتی به راستی تفکر به میان نیامده است.

52- اندیشه‌انگیزترین آنی است که نه فقط آن‌چه برای اندیشیدن می‌دهد، بیشترین است یا به دیگر سخن، نه فقط آن‌چه بیش از هرچیز باعث می‌شود که فکرمان را به کار اندازیم، بل آنی است که خودش از جانب خودش عظیم‌ترین غنای آن چیز را در خود ذخیره می‌کند که در خور ذکر و فکر است - وقتی می‌گوییم ما هنوز فکر نمی‌کنیم، اشارت است به امر آینده‌ای که به سوی‌مان می‌آید – پس رازآمیز می‌تواند بود آن ساحتی که در امر اندیشیدنی از آدمی واپس می‌گریزد و هم‌زمان در واپس‌گریزی به سوی آدمی می‌آید... یعنی تا هستیم پیشاپیش با آنی که برای اندیشیدن داده می‌شود، نسبت داریم. منتها در عین حال ما در مقام اندیشه هنوز به نزدیک‌ِ آن‌چه اندیشه‌انگیزترین است نیستیم.

53- این انقلاب اسلامی است که از افق بلند این تاریخ چون ستاره‌ای سوسو می‌زند و خبر از حضور نوری می‌دهد که در حالِ فرودآمدن است تا هرچه بیشتر بنیاد روحانی بشر امروز را روشن نماید. و تازه آغازیدن گرفته تا به مرور عصر ولایت خود را شکل دهد.

رویدادِ توجه همگانی به شهید حججی نشان داد چگونه قصه‌ی آن شهید در نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قصه‌ی همگان است. و شخصیتی که از طریق انقلاب اسلامی به سوی آن شهید آمده، شخصیت همه‌ی آن‌هایی است که آن شهید را تشییع کرده‌اند و دل خود را در گرو او یافتند، به آن معنا که او را ادامه‌ی هستی خود در این تاریخ احساس کردند.

54- وقتی در حضور تاریخی خود با تقابل فرومایه‌ترین انسان‌ها و حاکمیت‌های استکباری روبه‌رو هستیم، صدایی به ما می‌گوید امیدوار باشید، این صدا برای ما اشارتی به امید دارد. این صدا ما را به امید دعوت می‌کند. فرمان می‌دهد و ره می‌نمایاند، تا این حضور تاریخی ایمن بماند. این صدا، آن تفکری را برای حفظ‌کردنِ این حضور تاریخی است، به ما می‌دهد. آن‌چه را برای اندیشیدن و تفکر است در این تاریخ، به ما می‌دهد. یعنی ما را به آمدن به ساحتِ تفکری که مخصوص این تاریخ است می‌خواند. و این است معنای تفکری که می‌توان در این تاریخ داشت.

55- از آن‌جایی که آغاز، خود را در شروع، مکتوم می‌دارد و به مرور در طیّ ظهورِ ابعاد گوناگون آن معلوم می‌شود در آغاز خداوند چه‌چیزی را مقدّر کرده، می‌فهمیم انقلاب اسلامی چه‌چیزی را در آغاز خود مکتوم داشت و به مرور و در مسیر حرکت خود گاه و بیگاه، وجهی از آن را نمایاند که باز در آن آغاز، وجوهی مکتوم وجود دارد که باید در انتظار ظهور آن بود. مثل آن‌چه در ابتدای دفاع مقدس مکتوم بود و به مرور بروز کرد. در آن حدّ که به تعبیر امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه»:

 «هر روز ما در جنگ بركتي داشته‌ايم كه در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ايم، ما انقلاب‌مان را در جنگ بــه جهان صادر نموده‌ايم،[[9]](#footnote-10) ما مظلوميت خويش و ستم متجاوز را در جنگ ثابت نموده‌ايم. ما در جنگ پرده از چهره‌ی تزوير جهان‌خواران كنار زديم. ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شكستيم. ما در جنــگ ريشه‌هاي انقلاب پربار اسلامي‌مان را محكم كرديم. ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقـــه نشان داديم كه عليه تمامي قدرت‌ها، ساليان سال مي‌توان مبارزه كرد. جنگ ما كمك به فتح افغانستان را به دنبال داشت. جنگ ما فتح فلسطين را به دنبال خواهد داشت…. و از همه مهم‌تر استمرار روح «اسلام انقلابي» در پرتو جنگ تحقق يافت… جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدني نيست.»

و باز در آن آغاز که به تعبیر حضرت روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه»، دفاع مقدس معنا پیدا کرد، حضور ما در منطقه مکتوم بود و با نفیِ داعش توسط ایران، آغازی به میان آمد که آن آغاز نیز خود را مکتوم می‌دارد، به طوری که گمان نمی‌کنیم این خودْ آغازی خواهد بود.

56- برای بیشترفهمیدن انقلاب اسلامی و تفکر در آن از آن جهت که به جهت وجودی‌اش «تفکرناشدنی» باقی می‌ماند در صورتی ممکن است به تقدیری فکر کنیم که در جان انسان‌ها رخ داد و نه به حرکات و فعالیت آن‌ها. انقلاب اسلامی یک رخداد تاریخی بود که از طریق آن انسان‌ها در جان خود شنوایِ سخنی شدند که باید تاریخ دیگری را رقم بزنند بدون آن‌که متوجه‌ی شنیدن آن پیغام درونی باشند، در عین آن‌که همیشه در طول تاریخ انسان‌های فرزانه به صدای حقیقت گوش داده‌اند که البته روشنفکران ما نتوانستند آن پیغام درونی تاریخیِ خود را درک کنند.

آن پیغام، مردم ایران را فراخواند تا با او از درِ هم‌سخنی درآیند و حقیقتاً مردم ایران در مقامِ انسانی‌شان دلبسته‌ی کمند آن مشیت تاریخ‌ساز شدند و از آن به بعد عده‌ای را می‌یابید که همچون پیکی، مدام حاملِ آن پیغام می‌باشند، پیغامی که از سوی خدا در این تاریخ به انسان می‌رسد تا متوجه شود می‌تواند با حضور خدا در این تاریخ حاضر گردد و از دوگانگیِ بین سوبژه و اُبژه عبور نماید و خودش، زبانِ حقیقت دوران گردد به آن صورت که حقیقت او را فرا می‌گیرد و مشکل روشنفکران ما چه در لباس ادبیات هایدگر سخن بگویند و چه عرفان‌نمایی کنند؛ آن است که پیغام تاریخیِ خود را که در بستر انقلاب اسلامی ظهور کرد و شهداء شنیدند، را نشنیدند.

57- تردیدی نیست که در آغاز راهِ ظهور حقیقت ما آن را درست نمی‌شناسیم و هر اندازه آن حقیقت تاریخی خود را در ظروف تاریخی مختلف به صحنه آورد، بیشتر با آن آشنا می‌شویم و می‌فهمیم جانِ ما در این تاریخ، در پی آن است و آن‌چه سزاوار تفکر است تنها تفکر نسبت به آن است برای قرارگرفتن در راه تفکر.

اعتبار هر قدمی که آدمی در طریق تفکر در این تاریخ برمی‌دارد، به آن کوششی است که به آدمی مدد می‌رساند تا در مقام تفکر به آن‌چه بر جانش نازل شده، نظر کند. از این جهت می‌توان گفت توجه به اشاراتی که تفکر را به سرچشمه‌ی آن راه می‌نمایاند، ندایی است از درون که گاهی نسیمی آن را به گوش ما می‌رساند.

این فهم چون هر فهمی دانستنی نیست که حاصل شناخت باشد، بلکه آن نوع هستی است که از اصل و آغازبودنِ ما در ما موجود است و منشأ تفکر خواهد بود.

58- خودِ استعلایی که روح تاریخیِ انقلاب اسلامی آن را در بر گرفته است، می‌تواند از خودخواهی‌های دوران سوبژکتیویته به سوی ایثارهای دوران انقلاب اسلامی سفر کند و از بند نیهیلیسمِ دوران رهایی یابد. زیرا این خود، خودی است که ماورای خودِ فرو رفته در تنهایی، خود را احساس می‌کند و متوجه است که تنها با «ایثار» می‌توان از بند نیهیلیسم رهایی یافت. رهایی از بندِ نیهیلیسم در این تاریخ، همه‌ی قبله‌ی ما است و شهداء چون متذکرِ توجه ما به این قبله هستند، ما را به اشکی می‌کشانند که راهِ رسیدن به آن قبله است.

 59- آدمی در هیچ چیزِ دیگری پناه نمی‌یابد مگر در آن ندایی که جانِ او را پر کرده و ما در ابتدا نسبت به آن ندا می‌توانیم در پیِ نشانی باشیم که البته در ابتدایِ امر، ناروشن است. ولی اگر آن را دنبال کنیم هرچند به سختی، می‌توان آن ندا را شنید. ندایی که از نوعی وارستگی و ورود به سرزمین دیگری از تفکر خبر می‌دهد و مانند برق، پیدا می‌شود و می‌رود. حتی در زمانی بس دراز ممکن است برق آن ندا از ما بگریزد، ولی تفکری که اشاره به آن دارد همواره می‌ماند و «اشارت» آنی است که روشنی می‌بخشد و نهان می‌شود و ما را به سرزمینِ تفکر وارد می‌کند.

1. - خداوند به پیامبر خود می فرماید**:« وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»**(نحل/44)

و نیز می فرماید**:«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** **اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»**

فرمود:«**وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى‏ بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ في‏ ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»**(ابراهیم/5) ایّام اللّهی که خداوند در رابطه با آن می‌فرماید: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْنٍ»(الرّحمن/29)

رسول خدا می‌فرمایند: « إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» ( بحار الأنوار ، ج‏68، ص: 221) [↑](#footnote-ref-2)
2. - مظاهر ظهور ربوبیت حضرت حق مثل شکست آمریکا در طبس و یا مثل ناکامی صدام در حمله به کشور اسلامی ما. [↑](#footnote-ref-3)
3. - جناب لسان‌الغیب، حافظ می‌گوید: «ستاره‌ای بدرخشید و شمع مجلس شد/ دل رمیده‌ی ما را انیس و مونس شد». [↑](#footnote-ref-4)
4. - در موضوعِ ظهور حقیقت در «ایثار»، شما این سال‌ها شاهد ایثار خدّام زوّاز امام حسین«علیه‌السلام» در اربعین می‌باشید که چگونه انسان با تماشای آن صحنه‌ها به عالَمی وارد می‌شود که حقیقت را در مقابل خود می‌یابد و برای اُنس بیشتر با آن حقیقت، اشک او جاری می‌شود. [↑](#footnote-ref-5)
5. - در مقام «حق‌الیقین» سالکِ إلی اللّه خود را قوتِ آتش قرار می‌دهد و می‌خواهد «خود» نباشد و شعله‌ای که برافروخته شده است، با شدت بیشتر ادامه یابد. ولی در مقام «عین‌الیقین» به همین اندازه شاد و دل‌خوش است که به تماشای شعله‌ی برافروخته‌شده از طرف حضرت حق، مشغول است و این‌جا هنوز مقام، مقامِ شاهد و مشهود است. همچنان‌که در مقام «علم‌الیقین» سالک با آثار آتش و دودی که از دور می‌بیند، مطمئن است خداوند آتشی را برافروخته است؛ و شهید از مقام «علم الیقینی» و «عین الیقینی» عبور کرده است. [↑](#footnote-ref-6)
6. - به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: *«*ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدًى لِلْمُتَّقينَ». [↑](#footnote-ref-7)
7. - اساساً اشاره در جایی معنا دارد که مخاطب از موضوع، آگاهی دارد و آن موضوع طوری است که خود را آشکار می‌کند و پنهان می‌نماید. جناب حافظ هم در همین رابطه می‌فرماید: «آن‌کس است اهل بشارت که اشارت داند / نکته‌ها هست در این محرم اسرار کجاست».

زیرا زبان اشارت چندین معنا از یک موضوع را در مقابل انسان می‌گشاید و اگر آن موضوع، وَجهی از حقیقت باشد تنها با زبان اشارت قابل فهم است. [↑](#footnote-ref-8)
8. - نظر کنید به دولت سازندگی و نگاهی که آن دولت به بهانه‌ی سازندگی به کلیّت انقلاب داشت. [↑](#footnote-ref-9)
9. - به همين جهت است كه « بوش » رئيس جمهور آمريكا در سخنراني‌اش در كنگره مي‌گويد: « ما با 60 كشور اسلامي در جنگ هستيم» بدين معني كه خيزش اسلامي ضد آمريكايي امام‌خميني(رحمت‌الله‌عليه) به ثمر رسيد. امروز بر خلاف چند راديو و تلويزيون صهيونيستي ، شعارهاي انقلاب اسلامي آرمان ملت‌ها شده است و اين‌ها نمونه‌هاي رويش انقلاب است كه نسبت به ريزش‌هايي كه تحت تأثير تبليغات دشمن به وجود آمده بسيار قابل توجه است. [↑](#footnote-ref-10)